

# اوصاف زنان در شاهنامه

## مقدمه آقای رشید یاسمی

عقاید شاعر بزرگ‌مای ایران راجع بزَن چنان عمیق و اساسی است که جای آن دارد موضوع بحث مخصوص قرار بگیرد. کسی که از نقطه نظر ادبی و معرفت‌النفسی این مسئله را تحقیق کند جنبه دیگر از عظمت طبع و وسعت نظر و اجاطه نام فردوسی را کشف و معرفی خواهد کرد. این شاعر بزرگ با وجود اشتغال بذکر حوادث تاریخی و قصص افسانه ایران قدیم که طبعاً سر و کار او با مردان بوده است هر وقت که بر حسب اتفاق پای زن در میان آمده است چنان اخلاق و اوصاف این طایفه را شرح داده است که اگر همان مطالب را بکنفر درام نویسی متخصص گفته بود نام او ابدی میماند. لکن این قبیل قصه‌ها چنان در میان امواج حماسی شاهنامه کم است که کسی توجه با آنها نمیکند. با وجود کمال اهمیتی که این موضوع بزرگ دارد متأسفانه مادر اینجا نمی توانیم وارد آن بشویم زیرا که اگر کسی بخواهد حق این موضوع را اداء نماید محتاج بنوشتن يك رساله متوسطی خواهد بود و ما در این مقاله جز چند صفحه مجال نمی‌داریم، بنا بر این می پردازیم یکی از مسائل آن کتابچه که در حقیقت بمنزله دیباچه آن محسوب میشود.

غالباً از مردمانی که وارد مباحث ادبی هم هستند شنیده میشود که فردوسی را از زنان متنفر میدانند و استناد آن‌ها بیشتر بچند شعری است که در نقاط مختلف شاهنامه پراکنده است مانند این بیت:

زن و ازدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو نا پاک به

غافل از اینکه این شعر اگر چه بطور مطلق گفته شده است لکن در پایان قصه فنجیم و فطیم سودابه است و قبل از این بیت دوشعر هست که اختصاص آنرا بمورد معین و هنگام مواجهه با زنی چون سودابه محرز و ثابت مینماید آن دوشعر این است

چو این داستان سر بسر بشنوی به آید ترا گر برن نگروی

بگیتی بجز یار سا زن مجوی زن بد کنش خواری آرد بروی

پس معلوم شد که زنی که چون ازدهاست زن بد کنش و یار سا است نه مطاق زن. همچنین با شعاری که از زبان باز شکاری خطاب بماد خود کرده و او را از بیرون آوردن جوجه ماده تهدید میکند استناد نموده اند این اشعار در اواسط داستان زال و رودابه و نقل قول غلام زال است که از روی استخفاف بکنیزان رودابه گفته است.

باید دانست که فردوسی مانند تمام نوابغ روزگار در هر بابی که سخن میراند وجود خود را در اشخاص کتاب مجو می‌کند و چنان از زبان آنان حرف می‌زند که گوئی عقیده قطعی و راسخ خود او است از اینجاست که در کلام او این همه تاثیر است و اشعارش اینطور با روح خواننده سخن می‌گوید. و باز از اینجاست که در کلام او ظاهراً اینقدر اختلاف و تضاد موجود است.

آن جا که داستان مردی است از زنان رنجیده و ستم کشیده و بی مهری معشوقه دیده از زبان او همه زنان را ناپاک و نالایق می‌شمارد و آنانرا نه فقط لایق خاک بلکه سزاوار درکات جهنم می‌داند و آنجا که داستان جوانی است در بجهت کاهرانی طایفه نسوان را چنان می‌ستاید که گوئی بنیاد حیات و آبادی زمین و سعادت بشر بسته بوجود آنهاست.

شخصی که نظر سطحی می‌اندازد از این سخنان متضاد حیران مانده و غالباً حکم بردشمنی فردوسی نسبت بزنان میکند.

لکن برای اینکه کاملاً حق مطالب مکشوف شود شخص باید اسلوب دیگر پیش بگیرد و

به بیند عقیده شخصی خود شاعر صرف نظر از ترجمانی او نسبت بافکار اشخاص کتاب چه بوده است . و اینکار خالی از دشواری نیست زیرا که فردوسی در این باب مستقلاً بحثی نکرده و اعترافی ننموده است . فقط يك راه هست که امروزه در هر رشته راه نجات و انکشاف حقایق بشمار میرود و آن تحقیق در اجزاء سخن خود شاعر و استقراء حکایاتی است که در باب زنان گفته است . از مجموع اوصافی که در این داستانها می یابیم عقیده او را نسبت بطایفه زنان می توانیم استنباط کنیم زیرا که تکرار بعض صفات در جا های مختلف و در زنان متعدد علامت این است که شاعر در حق جنس زن ایرانی این اعتقاد را داشته است و الا جای آن نبود که همه جا تقریباً آن صفات را تکرار کند.

در شاهنامه نام بسیاری از زنان مذکور است لکن از این طایفه آنان که رول های مهم بازی کرده اند از اینقرارند :

رودابه - تهینه . - گرد آفرید - سودابه - فرنگیس - منیزه - کنایون - همای - گلنار ؟ - دختر مهرک - دختر طایر - کنیزک رومی - دختران دهقان در عهد بهرام گور - مریم - شیرین . در میان این داستان ها زنان مختلف وارد میدان شده و در محیط های گوناگون واقع گردیده اند که از هر حیث پیش آمد های آنها با هم اختلاف دارد و طبعاً صفات هر يك از آن ها با دیگری متفاوت است، جاه طلبی و سلطنت خواهی همای که فرزند رازیر پای گذاشت با وطنپرستی گرد آفرید که جوانی زیبا چون سهراب را با وجود عهد و پیمان چون ایرانی نمی دانست ترك كرد با طنزای و هوسرانی سودابه زن کیکاوس و عظمت روحی و متانت با کی رودابه مادر رستم بسیار تفاوت دارد هر کس در این اخلاق گوناگون نسوان شاهنامه فکر کند که چگونه شاعر ما با اینکه قصد تیار نویسی و تجسم احوال آنها را در روی صحنه نداشته است با چه مهارتی این تیب ها را متفاوت کرده است یکی از جنبه های زنی او را درمی یابد .

با وجود اختلافات که هر يك از زنان را شخصیت خاصی داده است در میان اوصاف آنها می توان چند صفت مشترك یافت که اکثر از آن تخلف نجسته اند ، و آن سه صفت است :

۱ - شجاعت و شهامت . ۲ - وفاداری و ثبات . ۳ - مبادرت با ظاهر عشق .

### ۱ - رودابه

مهراب پادشاه مستقل کابلستان که از حیث خشونت و هیمنه یادگار جد خود ضحاک است و میخواد از هر جهت خود را نماینده آن پادشاه هزار ساله قهار معرفی کند و علاقه و مفرطی بحفظ نام و ناموس خود نشان میدهد دختری دارد رودابه نام که از حسن کسی همتای او نیست :

ز سر تا بیایش گل است و سمن	ب سرو سهی بر سهیل یمن
همی می چکد کوئی از روی او	عبیرست کوئی مگر موی او
دو چشمش بسان دوزگس باغ	مزه تیرگی برده از یر زاغ

متوجهر پادشاه ایران زال را ( پدر رستم در آتیه ) که جوانی است بسیار دلیر بتسخیر کابل فرستاده و او موفق شده است که مهراب را مطیع کند شخصی او را از جمال رودابه آگاه کرد و نادیده عاشق آن دختر یر برور شده است که گفته اند الاذن تمشق قبل العین احیاناً . از طرفی هم رودابه اوصاف این جوان دلور را شنیده است و باور یافته شده و وسایلی انگیخته است تا در نهان زال را ملاقاتی کرده است . پدر رودابه پس از اطلاع از این عشق که نام نیک او را بر باد میدهد بخشم آمده و در پی قتل دختر است .

همی گفت رودابه را رود خون  
 بریزم بروی زمین خود کنون  
 مادر رودابه پس از التماس و تضرع بسیار شوهر را آرام کرده نزد دختر میرود و مژده  
 میدهد که مهراب از آسیب او در گذشته و سوگند خورده است:

که نازارد از کینه یکتار موی  
 بر آن سرو سیمین بر ما هروی  
 کنون زود پیرایه بکشا زروی  
 به پیش پدر شو بزاری بموی  
 بدو گفت رودابه پیرایه چیست  
 بجای سرمایه بی مایه چیست  
 روان مرا یور سام است جفت  
 چرا آشکارا بیاید نهفت  
 به پیش پدر شد چو خورشید شرق  
 بیافوت وزر اندرون گشته غرق

از این مختصر سه صفت از رودابه (که بعد مادر رستم میشود) ظاهر شد .  
 یکی اظهار عشق بزالی که به محض غلبه عشق کسان خود را نزد زال فرستاد و او را بقصر  
 خود خواند . دوم وفاداری نسبت به معشوق سوم مقاومت در مقابل پدر خونخوار و انکار نکردن عشق خود حتی  
 باز نکردن یاد کارهای زال که دلیل کمال شجاعت اوست .

این سه صفت است که در اکثر زنان شاهنامه ظاهر و آشکار است و جز سودابه زن کیکاوس  
 که صفت وفادار و ندادن ولی از حیث جسارت و اظهار عشق از دیگر همجنسان خود کم نیامده است باقی  
 نسوان در هر سه مشترک هستند .

۲ - قهرینه دختر پادشاه سمنگان در قلعه توران میشود که رستم از بی اسب گمشده خود  
 بشهر آنها آمده و در عمارت سلطنتی مهمان پدر اوست . شب بی مقدمه بخوابگاه رستم رفته و اظهار عشق  
 میکند و رستم پس از تهیه مراسم دینی و مقدمات عقد او را بزنی اختیار می کند و فردا از آن شهر برای  
 همیشه میرود از تهینه پسری سهراب نام بوجود می آید و مادر با کمال وفاداری با دگر پدر را که باز و بندی  
 گرانبهاست نگاه میدارد و به پسر میدهد که پدر را با آن نشانی پیدا کند .

در اینجا هم تهینه سه صفت شجاعت و میادرت به اظهار عشق و وفاداری را نشان داده است .

۳ - منیژه دختر افراسیاب در شکارگاه بیژن به لوان جوان ایرانی را دیده باو عاشق میشود  
 او را نزد خود میخواند و با خود بقصر افراسیاب برده پنهان میکند و چون پدرش آگاهی یافت بیژن را در چاهی  
 حبس می نماید او تیر با وجود ناز پروردی که از قول او فردوسی گوید :

منیژه منم دخت افراسیاب  
 برهنه ندیده تنم آفتاب

مدت ها گدائی کرده و تنائی فراهم آورده از سوراخ چاه فرود میاندازد و بیژن را زنده  
 نگاه می دارد تا ایرانیان بسرداری رستم رفته آن محبوس و آن زن باو قارایان می آورند .

۴ - گلنار کنیز اردوان چهارم و محرم اسرار و صندوقدار اوست اردشیر از اهدا فارسی  
 را از بالای قصر می بیند باو عاشق میشود و شب از بالا بزیر آمده اظهار عشق می کند و وسایل فراد اردشیر  
 را فراهم آورده با او بجانب جنوب ایران میگریزد و بزحمت بسیار از دست اردوان وسپاه او که از پی  
 می آیند خلاص میشود . در این کنیزك نیز هر سه صفت موجود است .

۵ - دختر مهرک در باغی مشغول کشیدن آب از چاه است شاپور اول ساسانی با آنجا آمده  
 کسان خود را فرمان میدهد از چاه آب بر آورند هر قدر میکوشند از عمده بر نمی آیند .

چو آن ماهرخ روی شاپور دید  
 بیامد براو آفرین گسترید

و از عجز مردانی که نتوانستند دلو را از چاه بکشند خندیده و پک تنه دلو را بر آورده و

با کمال جسارت نزد شاه رفته باو میدهند و شاه فریفته زور و شجاعت و گستاخی و جمال او شده او را از دهقان میخواند.

۶ - طایر عرب عمه شاپور ذوالکثاف را در ایام کوچکی ابن شهریار باسارت می برد شاپور پس از اینکه بسن ۲۶ سالگی میرسد با انتقام لشکر میکشد قلعه طایر را محاصره میکند مالکه دختر عمه شاپور از روی برج پادشاه را دیده باو عاشق میشود :

بشد خواب و آرام از آن خوبچهر  
بر دایه شد با دلی بر ز مهر

دایه را فرستاده نهانی وعده تسلیم قلعه را بشاپور میدهند و طایر عرب را مست و بیهوش کرده حصار را بروی پادشاه باز میکند .

۷ - شاپور ذوالکثاف بطریق بازرگانی بروم رفته و شناخته شده اسیر میگردد. قیصر او را در چرم دوخته حبس میکند. کنیزی ایرانی نژاد بر او رحم آورده او را خلاص مینماید و با وجود خطر های بسیار با او فرار کرده بایران مینماید .

۸ - بهرام گور پادشاه عشرت طلب شکار دوست در صحرائی :

یکی آسیا دید در پیش ده	نشسته پراکنده مردان مه
بدان روی آتش بسی دختران	یکی جشنگه ساخته بر کران
ز گل بر سر هر یکی افسری	نشسته بهر جای رامشگری
همه ماهروی و همه جعد موی	همه چرب گوی و همه مشک بوی
از آن دختران آنکه بد نامدار	برون آمدند از میانه چهار
یکی مشکناز و دگر مشکناک	یکی نار تاب و دگر سوسنک
همه چاهه گفتند بهرام را	شهنشاه با دانش و کام را
بفرمود تا خادمان سپاه	برند آن بتان را بمشکوی شاه

در مورد بگرهم که بهرام در شکار گاه و در خانه دهقان دخترانی می بیند اغلب دارای صفتهای سه گانه مزبور هستند

۹ - بهرام چوبینه سردار معروف ساسانی که بر هر مز دو خسرو و پرویز پادشاهان ساسانی باغی شد و سالها ایران از باغگیری او ویران بود خواهری داشت گردبه نام . همیشه با بهرام و سرداران تابع او در کشمکش بود و آنان را سرزنش میداد که بجنگ پادشاه خود میروند و همواره میگفت مخالفت با پادشاه سزاوار نیست و خلاف آئین ایرانیان است در مواقع ضعف سلطنت در زمان قدیم به او آنان بزرگ همیشه احترام تاج و تخت را نگاه میداشته اند :

نبودند یازان بتخت کیان	همان بندگی را کمر بر میان
ببستند وزیشان همی خواستند	همه دل به فرمان بیاراستند

بهرام پند خواهر را نشنیده طغیان خود را دوام داد تا اینکه خسرو پرویز را از ایران بروم فراری و خود بتخت شاهی دست اندازی کرد بعد از مراجعت خسرو از روم وغایه بر بهرام وفرار او بجا تب شرق (قلندر و خاقان چین) و کشته شدنش بدست قانون پیر مرد صدساله خواهرش بر سر او آمده زاری کنان میگوبد :

همی گفتم ای مهتر انجمن	که شاخ وفا را زین بر من
برین کرده ها بر یشیمان تری	کنه کار جان بیش بزبان بری

بعد از مرگ بهرام خاقان چین نامه بگردیه نوشته اوا بزنی میخواند و وعده ها میدهد گردبه خاقان را ظاهر آ جوابی نرم گفته و در نهان بایران میگردد تبرک «Taborg» براد خاقان از بی گردیه میآید او را تن بتن در میدان می بیند گردبه روی را باز کرده :

بدو گفت بهرام را دیده	سوازی ورزمش بسندیده
کنون من ترا آزمایش کنم	یکی سوی رزمت گرایش کنم

بعد از قتل تبرک گردیه بایران آمده نزد خسرو پرویز رسید :

نگه کرد خسرو بدان زاد سرو  
برخساره چون روز و کیسو چو شب  
برخ چون بهار و برفتن تندور  
همی در بیارید کفتی ز لب  
زهر کس فزون شد و را یا بگاه

روزی خسرو از وی خواست که کیفیت جنگ خود را با برادر خاقان چین مجسم کند  
او اسب و زین و سلاح خواست و از تاخت و تاز خود خسرو و تمام حضار را متعجب کرد که چگونه  
این همه مهارت و شجاعت با این زیبایی و لطافت در یک تن جمع شده است .

۱۰- خسرو و پرویز با جلال و شکوهی که خاص او و در آن عهد بی نظیر بود بشکار میرفت. شیرین خود را آراسته به نام آمد

همی بود تا خسرو آنجا رسید  
چو رومی و را دید بر پای خاست  
سرشکش ز هرگان برخ بر چکید  
بپرویز بنمود بالای راست  
که بیمار بدنر کس و گل درست  
خجسته گوا کرد شیر اوژنا  
کجا آن همه مهر و پیوند ما  
کجا آن همه مهر و پیوند ما

خسرو از دیدن شیرین گریان شده او را بقصر سلطنتی میفرستد و از آن پس تا خسرو  
زنده است روزی روزگرمی تر و متنقدتر میشود تا اینکه شایسته پدر خود خسرو را بقتل می‌رساند و  
کسی نزد شیرین فرستاده او را تهدید و تطمیع میکنند که با او بسازد لکن شیرین با وجود خطر جانی  
در مقابل شایسته خود خواه تندخوی ایستاده نه تنها دعوت و نویدهای او را رد میکند بلکه در مجلس  
بزرگان او را بزشتی میخواند و پدرش و خائن مینامد و خود بسرقیر خسرو پرویز رفته :

بشد چهره بر چهر خسرو نهاد  
هم آنگاه زهر هلاهل بخورد  
گذشته سخنها همه کرد یاد  
ز شیرین روانش بر آورد کرد  
بدیوار پشتش نهاد و ببرد  
ببرد و ز گیتی ستایش ببرد

احوال این چند زن از زنانی که در شاهنامه مذکور شده اند کافی است که نشان بدهد صفت مشترک  
آنان وفاداری و شجاعت و مبادرت با ظاهر عشق بوده است و این صفت اخیر حاکی از صفای ذات و راستی اندیشه است.  
در حکایت سهراب و گرد آفرید پس از آنکه سهراب از آن دختر ایرانی نژاد در میدان جنگ  
مقاومتی دلیرانه می‌بیند بی اختیار در آفرین زبان ایرانی گوید :

شگفت آمدش گفت از ایران سیاه  
سواران جنگی بروز نبرد  
چنین دختر آید باورد گاه  
همانا بابر اندر آرند کرد  
زانشان چنینند ایران سران  
چگونه اند گردان جنگ آوران

و از قول شیرین گوید .

بسه چیز باشد زنان را بهی  
یکی آنکه باشرم و با خواسته است  
که باشند زیبای تخت مهی  
که جفتش بدو خانه آراسته است  
ز شوی خجسته بیقزاید اوی  
بپوشیدگی نیز خویش بود

با این مقدمات نمی توان انکار کرد که عقیده راسخ فردوسی نسبت بزنان موافق بوده  
و چند شعری که در حق زن ناپارسا گوید حاکی از اعتقاد او نیست و همه جا زنان ایران را دارا همان  
قوه و شجاعت و ایران پرستی دانسته است که مردان را و حتی در بعضی جاها زنان را بر مردان  
ترجیح داده است چنانکه در قضیه شاهپور و دختر مهرک و در قصه کردیه و بهرام جوین می‌گذرد  
شد . نیروی بدنی و مهارت در رزم آنها از یک طرف قوت اخلاقی و بزرگی روح و راستی و پاک‌کی آنان  
از طرف دیگر نشان می‌دهد که فردوسی چه توجه خاصی بنشان دادن اوصاف حمیده زنان داشته است.